



Research Article

The Validity of the Unopposed Claimant without Authority and Its Application from the Perspective of Imamiyah Jurisprudence¹

Ali Sa'eli²

Sayyid Morteza Taghavi³

Mohsen Ebrahimi⁴

Received: 25/01/2021

Accepted: 15/08/2021

Abstract

One of the principles of jurisprudence (fiqh) is the principle of unopposed claimant, which is mentioned in Islamic jurisprudence with the titles of unopposed claimant, uncontested claimant and Ma-la-Yadon-le-Ahaden-Alayh claimant. The importance of jurisprudential principles, especially judicial ones in the field of government jurisprudence is clear to anyone. Therefore, the question of the validity of the unopposed claimant principle and its application from the perspective of Imamiyah jurisprudence is an issue that needs to be explored to the point of answering. Although the above principle has been raised as an issue in the works of most jurists, it is an important jurisprudential principle that many arguments, including news, indicate the validity of the principle and its cases, and it also applies to judgment. This study has been carried out with the aim of identifying the areas of the arguments of the unopposed claimant in case of lack of authority on it and its application from the perspective of Imamiyah and achieving this goal has been made possible by describing and analyzing jurisprudential propositions through collecting library data.

Keywords

Jurisprudential principles, without authority, unopposed claimant, uncontested claimant, Ma-la-Yadon-le-Ahaden-Alayh claimant.

1. Taken from a doctoral dissertation entitled: Principles and cases of accepting the claim of the claimant without evidence in Islamic jurisprudence and law of Iran. (Supervisor: Ali Sa'eli, Consultant Professor: Morteza Taghavi), Al-Mustafa International University, Higher Education Complex of Jurisprudence, Higher School of Fiqh and Usul, Islamic Jurisprudence, Qom, Iran.
2. Assistant Professor, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. alisaeli1963@gmail.com.
3. Lecturer of Kharij Fiqh, Islamic seminary, Qom, Iran. mortazataghavi@yahoo.com.
4. PhD student in Islamic jurisprudence, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. (Corresponding author). Ebrahimi4678@hotmail.com.

* Saeli, A., & Taghavi, S. M., & Ebrahimi, M. (1400 AP). The Validity of the Unopposed Claimant without Authority and Its Application from the Perspective of Imamiyah jurisprudence. *Journal of Fiqh*, 28(107), pp. 8-38.
Doi: 10.22081/jf.2021.60007.2226.

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

مقاله پژوهشی

حجیت قاعده مدعی بلامعارض بدون ید و کاربرد آن از منظر فقه امامیه^۱

علی سائلی^۲ سیدمرتضی تقوی^۳ محسن ابراهیمی^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۶

چکیده

یکی از قواعد فقهی، قاعده مدعی بلامعارض است که در فقه اسلامی با عناوین مدعی بلامعارض، مدعی بلامنازع و مدعی ما لا ید لأحد علیه، از آن یاد شده است. اهمیت قواعد فقهی خصوصاً قواعد قضایی در عرصه فقه حکومتی بر کسی پوشیده نیست؛ از این رو پرسش از حجیت قاعده مدعی بلامعارض و کاربرد آن از منظر فقه امامیه، مسئله‌ای است که نیازمند کاویدن تا مرحله پاسخی در خور است. قاعده فوق گرچه در آثار اکثر فقها به صورت یک مسئله مطرح شده است، اما یک قاعده مهم فقهی است که ادله زیادی از جمله اخبار بر حجیت اصل قاعده و موارد آن دلالت دارند و در باب قضا هم کاربرد دارد. این تحقیق با هدف شناخت حدود و ثغور ادله قاعده مدعی بلامعارض در صورت عدم ید بر آن و کاربرد آن از منظر امامیه انجام شده و نیل به این مقصد در سایه توصیف و تحلیل گزاره‌های فقهی با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای میسر شده است.

کلیدواژه‌ها

قواعد فقهی، بدون ید، مدعی بلامعارض، مدعی بلامنازع، مدعی ما لا ید لأحد علیه.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان: *مبانی و موارد قبول ادعای مدعی بدون بینه و یمین در فقه اسلامی و حقوق ایران* (استاد راهنما: علی سائلی، استاد مشاور: مرتضی تقوی)، دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی فقه، مدرسه عالی فقه و اصول، رشته فقه اسلامی، قم، ایران می‌باشد.
۲. استادیار جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. alisaeli1963@gmail.com
۳. مدرس خارج فقه، حوزه علمیه، قم، ایران. mortazataghavi@yahoo.com
۴. دانشجوی دکتری فقه اسلامی دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران (نویسنده مسئول). Ebrahimi4678@hotmail.com

* سائلی، علی؛ تقوی، سیدمرتضی و ابراهیمی، محسن. (۱۴۰۰). حجیت قاعده مدعی بلامعارض بدون ید و کاربرد آن از منظر فقه امامیه. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۸(۱۰۷)، صص ۸-۳۸. Doi: 10.22081/jf.2021.60007.2226

مقدمه

برخی از فقهای امامیه از قاعده مدعی بلامعارض بدون ید، تحت عنوان «هر کس مدعی چیزی شود که هیچ فردی یدی بر آن نداشته باشد، به سود او قضاوت می شود» نام برده‌اند. همچنین از آن با عناوین مدعی بلامعارض، مدعی بلامنازع و مدعی ما لا ید لأحد علیه یاد شده است، و بالاخره به صورت یک قاعده فقهی مطرح شده است و حتی برخی آن را به صورت دو قاعده ذکر نموده‌اند و قاعده مدعی بلامعارض را اعم از «ما لا ید لأحد علیه» دانسته‌اند؛ زیرا مدعی بلامعارض، اموری را که قابلیت تحت ید قرار گرفتن را هم ندارند در بر می‌گیرد، در حالی که قاعده دوم فقط به اموری اختصاص دارد که قابلیت دخول تحت ید را دارند، ولی بالفعل یدی بر آن وجود ندارد. گرچه در قاعده دوم قید بلامنازع وجود ندارد، ولی این قاعده هم به مواردی اختصاص دارد که منازعی وجود نداشته باشد؛ لذا علامه حلی در کتاب قواعد، قید بلامنازع را هم هنگام ذکر قاعده «ما لا ید لأحد علیه» به آن افزوده است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۵۵).

در این مقاله هر دو قاعده مدعی بلامنازع و مدعی ما لا ید لأحد علیه، اولاً به صورت یک قاعده محسوب گردیده است و ثانیاً از دیدگاه نویسنده، قاعده بودن آن از امور مسلم است و سخن در تمام یا ناتمام بودن ادله حجیت آن و همچنین در گستره موارد و مصادیق آن است.

مسئله مورد پژوهش آن است که حجیت قاعده مدعی بلامعارض در صورتی که مدعی درباره مدعی به هیچ گونه تصرفی نداشته باشد، با ادله آن بررسی شود و همچنین موارد کاربرد قاعده در فقه امامیه تبیین گردد؛ بنابراین سؤال پژوهش آن است که ادله حجیت قاعده مدعی بلامعارض بدون ید و موارد کاربرد آن در مذهب امامیه کدام است.

فرضیه این مقاله آن است که قاعده مدعی بلامعارض بدون ید، گرچه در آثار اکثر فقها به صورت یک مسئله مطرح شده است، اما از دیدگاه نویسنده، یک قاعده مهم فقهی است که ادله زیادی از جمله اخبار بر حجیت اصل قاعده و موارد آن دلالت دارد و در موارد زیادی حتی در باب قضا هم کاربرد دارد.

ضرورت و اهدافی که موجب انگیزه نویسنده برای نگارش این مقاله بود را می‌توان موارد ذیل دانست:

۱. ادله حجیت قول مدعی بلامعارض بدون ید در فقه امامیه، به‌طور کامل بررسی شود و نحوه دلالت آنها بر قاعده، و نیز مستند یا غیرمستند بودن آن روشن شود.
۲. ارائه راه‌حل به نظام حقوقی کشور برای سماع دعاوی مدعی بلامنازع در موارد جریان قاعده در صورت اثبات آن.
۳. ارائه راه‌حل به محاکم قضایی مبنی بر اکتفانمودن به قول مدعی بلامنازع در موارد جریان قاعده، بدون نیاز به ادله و اماراتی مانند بینه و ید، در صورت اثبات حجیت آن.

علی‌رغم اهمیت موضوع حاضر، بنابر تتبع به‌عمل آمده، تاکنون در خصوص این قاعده، مطلب مستقلی به رشته تحریر در نیامده است و در برخی از کتب فقهی به‌عنوان یک مسئله و در برخی دیگر با عنوان یک قاعده به موضوع اشاره شده است، ولی نوعاً از بررسی کامل قاعده حتی در کتب معروف قواعد فقهی خبری نیست و پژوهش مستقلی در خصوص این قاعده وجود ندارد. فقط یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «دعوی بدون منازع»، اثر محمدصادق محرابی سی‌سخت، و همچنین مقاله‌ای برگرفته از پایان‌نامه مذکور با همان عنوان یافت شد. شباهت اثر مذکور با این مقاله صرفاً در برخی از مستندات پذیرش دعوی بدون منازع است که از ادله حجیت قاعده مدعی بلامعارض هم به شمار می‌آید. اما وجه تمایز مقاله حاضر با پژوهش فوق در چند جهت است:

۱. این مقاله درصدد بررسی حجیت یک قاعده فقهی با عنوان قاعده مدعی بلامعارض است که در صورت اثبات آن، قول مدعی بلامعارض پذیرفته می‌شود، در حالی که در بحث دعوی بدون منازع، سخن از شرایط صحت استماع دعوی است که در دعاوی معروف، منازعه به‌عنوان یکی از شروط صحت استماع دعوی است و در دعوی بدون منازعه که شبه‌دعوی است، با فقدان منازع، سخن در صحت یا عدم صحت آن است. حال برخی از فقها با مستنداتی، قائل به صحت استماع چنین دعاوی‌ای شده‌اند

که تحقیق مذکور به دنبال بررسی این گونه دعوی است.

۲. در این مقاله حجیت قول مدعی بدون معارض بدون اماره ید (تصرف) اثبات می‌شود، در حالی که در دعوی بدون منازع، سخن از اصل پذیرش دعوی است؛ اعم از اینکه همراه با ید و تصرف باشد یا نباشد.

۳. در صورت اتمام ادله حجیت قول مدعی بدون معارض، قول مدعی بدون نیاز به بینه پذیرفته می‌شود، در حالی که در بحث دعوی بدون منازع، سخن از پذیرش دعوی بدون بینه نیست، بلکه تنها سخن از صحت یا عدم صحت آن است.

۴. در موارد و مصادیق هم گرچه بین قاعده مدعی بلامعارض با دعوی بدون منازعه موارد مشترکی وجود دارد، اما اکثر موارد حقوقی دعوی بدون منازعه، مانند دعوی تنظیم قرارداد و دعوی تنفیذ، مصداق مدعی بلامعارض به شمار نمی‌آید.

بنابراین به مجرد اینکه قاعده مدعی بلامعارض و دعوی بدون معارضه در برخی از مستندات یا حتی تمام مستندات اشتراک داشته باشند، دلیل نمی‌شود که این دو موضوع را یکی به شمار آورد و پژوهش در یکی را موجب بی‌نیازی از پژوهش در موضوع دیگر دانست.

۱. مفاهیم

۱-۱. مفهوم ید

در اینکه مقصود از مفهوم «ید» که در قاعده ما لا ید لأحد علیه نفی شده است چیست، سه احتمال وجود دارد:

نخست اینکه ید به طور مطلق در دو حالت دعوی و ماقبل آن نفی شده است. دوم، ید در حال دعوی و همچنین ید قبل از دعوی برای ذی‌الید معلوم نفی شده است، و سوم، فقط ید در حالت دعوی نفی شده است. بدون تردید احتمال اول مقصود نیست؛ همان گونه که برخی از فقها بدان تصریح می‌کنند، زیرا در این صورت قاعده به مباحث اصلی اختصاص پیدا می‌کند و بی‌فایده خواهد بود. پس مقصود از ید یکی از دو احتمال

دیگر است؛ گرچه احتمال سوم، هم نفعش اعم است و هم از ظاهر کلمات فقها مستفاد است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۶۳)؛ به نظر می‌آید که مقصود از ید منفی در قاعده، احتمال سوم، یعنی ید در زمان دعوی است و ماقبل آن را در بر نمی‌گیرد؛ حتی در صورتی که قبل از دعوی علم به وجود ید سابق بر عین داشته باشیم.

۱-۲. مفهوم معارض و منازع

درباره معارض و منازعی که در قاعده نفی شده است، همان سه احتمالی وجود دارد که در مفهوم نفی ید بود. با توجه به مفاهیم سه گانه فوق، مفاد قاعده روشن می‌گردد که مقصود این است که فردی مدعی امری شود که خود او و دیگری بر آن ید ندارند و ادعای معارضی از سوی فرد دیگری غیر از مدعی بر آن امر مطرح نشود. در اینجا سخن مدعی قابل قبول است و آثار ملکیت بر آن مترتب می‌شود و تصرف مدعی مشروع خواهد بود.

۲. جریان قاعده

در خصوص اینکه قاعده فوق در چه اموری قابل استناد است اقوال مختلفی وجود دارد؛ برخی از فقها قاعده مذکور را در همه امور بلا معارض، اعم از اموال و حقوق و ادعای ارتباطات پذیرفته‌اند. یکی از فقها تصریح می‌کند که این قاعده اختصاصی به اموال ندارد، بلکه هر کسی چیزی را ادعا کند و معارضی در برابر او نباشد، دعوای او مسموع خواهد بود؛ خواه امور مالی باشد یا امور غیر مالی (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۸۶۳؛ آشتیانی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۵۷۳). به تعبیر برخی از فقها، در جریان قاعده در معاملات به معنای اعم هیچ اختلافی وجود ندارد و قاعده هم به باب خاصی از فقه اختصاص ندارد (عراقی کزازی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۴).

مرحوم آیت‌الله گلپایگانی هم تصریح می‌نماید که قاعده بر مصادیق مختلف منطبق می‌شود، خواه درهم و دینار باشد یا حیوان و کتاب یا غیر از آنها، و بدون بینة و یمین به

نفع مدعی حکم می‌شود. سپس آن را یک امر مقبول نزد جمیع عقلا می‌داند و به نظر ایشان بر حاکم و قاضی هم لازم است که بر سیره عقلا اعتماد نمایند و آن را طریقی برای واقع قرار دهند؛ به دلیل آنکه وجود مرافعه همیشه در حکم حاکم لازم نیست (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۱).

پس دیدگاه گروه اول آن است که قاعده در تمامی موارد اعم از املاک، اموال و حقوق و ارتباطات قابل اجرا است. برخی از فقها قول مدعی را به صرف ادعا در هیچ موردی نمی‌پذیرند، بلکه معتقدند که هیچ کدام از ادله‌ای که بر قبول قول مدعی بلامعارض بدان اسناد شده است، بر مدعا دلالت نمی‌کند و برخی از فقها حتی ادعای اینکه حکم امام به نفع مدعی - در روایت منصور بن حازم - مستند به ادعای او باشد - نه به ید - را ادعای واهی دانسته و معتقدند که دلیل واضحی بر حجیت ادعای مدعی بلا معارض وجود ندارد (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، صص ۱۲۱-۱۱۲؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۸). مرحوم آقاضیاء عراقی، ضمن پذیرفتن قاعده درباره اموال و املاک، از حیث جریان قاعده در حقوق قائل به تفصیل است و حقوق را بر دو قسم می‌داند: امور اضافی انتزاعی مثل تملک شخص بر اشیا، و امور ربطی مثل زوجیت و مطلق انتساب. طبق دیدگاه ایشان، قاعده در اموال و امور انتزاعی جریان دارد و دلیل را بنای اصحاب بر اکتفانمودن به صرف دعوی در حکم به تملک می‌داند. اما ایشان معتقد است که قاعده در امور ربطی مانند ادعای زوجیت و نسب جریان ندارد، مگر آنکه طرف مقابل تصدیق نماید. البته ادعای نسب درباره صغیر را مشمول قاعده می‌داند (عراقی کزازی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۴).

۳. مستندات قاعده

۳-۱. اخبار

مهم‌ترین مستند درباره قبول ادعای مالکیت بر مال بلامنازع، روایات واصله از معصومان است. برخی از احادیث به‌طور ضمنی اشاره به دعوی مدعی بلامنازع دارند:

۳-۱-۱. صحیحہ یا موثقہ منصور بن حازم از ابی عبداللہ امام صادق علیہ السلام

محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن الولید عن یونس عن منصور بن حازم عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قلت عَشْرَةَ كَانُوا جُلُوسًا وَوَسَطَهُمْ كَيْسٌ فِيهِ أَلْفٌ دِرْهَمٌ فَسَأَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَلَيْسَ لَكُمْ هَذَا الْكَيْسُ فَقَالُوا كُلُّهُمْ لَا وَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ هُوَ لِي فَلَمَنْ هُوَ قَالَ لِلَّذِي ادَّعَاهُ؛ منصور بن حازم می گوید به امام صادق علیہ السلام عرض کردم که ده نفر نشسته بودند و بین شان کیسه‌ای بود که در آن هزار درهم بود و هر کدام که از دیگری سؤال می کردند که آیا کیسه از آن شما است. همه آنها جوابشان این بود که خیر، و یکی از آنها گفت از آن من است. حال مال کیست؟ امام فرمود: مال مدعی آن است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۹۲، ح ۸۱۰-۱۷).

حدیث از نظر سندی طبق نقل شیخ طوسی حداقل موثق است و در بحث اشکالات سندی، طرق دیگر ذکر خواهد شد. حدیث مذکور علاوه بر کتب حدیث، در کتب مختلف فقهی از جمله نهاییه شیخ طوسی در باب احکام و قضایا (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۵۰) و سرائر ابن ادریس (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۹۱) ذکر شده است. مطابق این حدیث، از آنجا که همگی به جز یک نفر از خود سلب مالکیت نمودند، گرچه مدعی مالکیت ادعای خود را در نزد دادگاه مطرح نکرده است، اما امام صادق علیہ السلام حکم به مالکیت شخص مدعی نمود. در این حدیث از حکم معصوم به خوبی استفاده می شود که دعاوی ای با چنین مضامینی، بدون نیاز به دلیل دیگری از قبیل بینه و یمین، بلکه به صرف ادعای آن توسط مدعی پذیرفته می شوند. بنابراین حدیث بر حجیت قول مدعی بلامعارض دلالت می کند.

۳-۱-۲. صحیح بزنی از امام رضا علیہ السلام

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا علیہ السلام عَنِ الرَّجُلِ يَصِيدُ الطَّيْرَ بِسَاوِي دَرَاهِمٍ كَثِيرَةٍ وَهُوَ مُسْتَوِي الْجَنَاحِينَ فَيَعْرِفُ صَاحِبَهُ أَوْ يَجِيئُهُ فَيَطْلُبُهُ مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ فَقَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ إِفْسَاكُهُ يَرُدُّهُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ فَإِنْ صَادَ مَا هُوَ مَالِكٌ لِجَنَاحِهِ لَا يَعْرِفُ لَهُ

طَالِباً قَالَ هُوَ لَهُ؛ بزنتی می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره مردی پرسیدم که پرنده‌ای را صید کرده بود که قیمت آن درهم‌های زیادی بود و بال‌هایش سالم بود (می‌توانست پرواز کند)، و صاحبش را می‌شناخت، یا کسی که او را متهم نمی‌داند نزد او می‌آید و از او طلب می‌نماید، امام فرمود: برای او نگه‌داری اش حلال نیست، به آن فرد برگرداند. روای می‌گوید: عرض کردم اگر پرنده‌ای را که می‌تواند پرواز کند صید کند در حالی که طلب‌کننده‌ای برایش نشاناسند، فرمود: مال خود او است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۲۲، ح ۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۶۱، ح ۲۵۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۳، ص ۳۸۸، باب ۳۶، ح ۲۹۸۱۴).

۳-۱-۳. صحیح دوم بزنتی از امام رضا علیه السلام

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَصِيدُ الطَّيْرَ الَّذِي يَسْوَى ذَرَاهِمَ كَثِيرَةً وَهُوَ مُسْتَوِي الْجَنَاحِينَ وَهُوَ يَعْرِفُ صَاحِبَهُ أَيْحِلُّ لَهُ إِمْسَاكُهُ فَقَالَ إِذَا عَرَفَ صَاحِبَهُ رَذَّةً عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهُ وَمَلَكَ جَنَاحَهُ فَهُوَ لَهُ وَإِنْ جَاءَكَ طَالِبٌ لَا تَنَّهُمُهُ رَذَّةً عَلَيْهِ؛ بزنتی می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره مردی که پرنده‌ای را صید کرده بود که قیمت آن درهم‌های زیادی بود و می‌توانست پرواز کند، و او صاحبش را می‌شناخت، سؤال کردم که آیا نگه‌داری اش حلال است؟ امام فرمود: زمانی که صاحبش را می‌شناسد، باید به او برگرداند و اگر صاحبش را نمی‌شناسد و پرنده می‌تواند پرواز کند، پس مال خود او است، و اگر طلب‌کننده‌ای که آن را متهم به کذب نمی‌دانی نزد آمد و مدعی آن شد، صید را به او برگردان (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۳۹۴، ح ۱۱۸۶-۲۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۵، ص ۴۶۱، باب ۱۵، ح ۳۲۳۵۵-۱).

دلالت دو صحیح بزنتی بر مدعا:

پیش از بررسی نحوه دلالت حدیث دوم و سوم، لازم است که موضع‌گیری در واحد یا دو گانه بودن آنها روشن شود. وحدت راوی (محمد بن ابی‌نصر بزنتی)،

مروی عنه (امام رضا علیه السلام) و همچنین وحدت موضوع (رد صید) در دو نقل، قرائنی بر واحد بودن حدیث است. بنابراین با توجه به این سه قرینه، ص حیح بزنی یکی است نه دو تا. اما قرائنی مانند نقل دو حدیث با اسناد مختلف، خصوصاً نقل دو حدیث توسط شیخ طوسی با دو سند و در دو باب مختلف فقه، یکی در باب صید و دیگری در باب لقطه، اختلاف در عبارات دو حدیث، وجود قاعده کلی در حدیث دوم بزنی (وَ إِنْ جَاءَكَ طَالِبٌ لَا تَتَّهِمُهُ رُدَّةَ عَلَيْهِ) به گونه‌ای که برخی از فقها همین بخش حدیث را به‌عنوان حدیث دوم نقل کرده‌اند (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۲۰۴) و تبعیت برخی از فقها از شیخ در کتب فقهی دلالت می‌کند که صحاح بزنی دو حدیث است و نویسنده هم قرائن دو حدیث بودن را قوی‌تر می‌داند و آنها را دو حدیث مستقل می‌داند. امام در دو حدیث به وجوب رد صید به مدعی غیرمتهم حکم نموده است، یا در حدیث دوم به رد هر چیزی که طلب‌کننده‌ای غیرمتهم داشته حکم نموده است؛ بنابراین دو حدیث بر قبول قول مدعی بلامعارض دلالت دارند و قول او را بدون هیچ اماره و دلیل دیگری حجت می‌دانند.

۳-۱-۴. صحیح منصور بن حازم در باب امامت امیرالمؤمنین از امام صادق علیه السلام

مَحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ... فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قِيَمَ الْقُرْآنَ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَعَمْرٌ يَعْلَمُ وَحَدِيثُهُمْ يَعْلَمُ قُلْتُ كَلُّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يَقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كَلُّهُ إِلَّا عَلِيًّا عليه السلام وَإِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أُذْرِي وَقَالَ هَذَا لَا أُذْرِي وَقَالَ هَذَا لَا أُذْرِي وَأَنَا أُذْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ قِيَمَ الْقُرْآنِ... فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ؛ منصور در ضمن سخن با امام می‌گوید: چون در فهم قرآن اختلاف است، پس دانستم که قرآن بدون قیَم حجت نیست، پس هر چه قیَم از آن بگویند حق است و می‌گویند به مخالفان امامت علی گفتیم که قیَم قرآن چه کسی است؟ آنها گفتند که ابن مسعود، عمر و حدیفة به قرآن علم داشتند. راوی می‌گوید به

آنها گفتم آیا آنها به همه قرآن علم داشتند؟ گفتند نه. پس هیچ کسی را نیافتم که گفته شود به همه قرآن علم دارد، جز علی علیه السلام، و وقتی امری بین مردم چیزی باشد که همه بگویند نمی دانم ولی یک نفر بگوید می دانم (علی علیه السلام مدعی علم به قرآن است)، پس شهادت می دهم که علی که مدعی علم به همه قرآن است، قیم قرآن است. امام فرمود: خداوند تو را رحمت کند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، صص ۱۶۹-۱۶۸، ح ۲).

بررسی دلالت حدیث

راوی ضمن حدیث می گوید که هیچ کدام از اصحاب جز علی علیه السلام، چون علم به همه قرآن ندارند، نمی توانند قیم قرآن باشند؛ زیرا هیچ کدام مدعی علم به همه قرآن نیستند و علی علیه السلام مدعی علم به همه قرآن است، پس علی علیه السلام قیم قرآن است. امام سخن او را تأیید نمود و در حقیقت دعا کرد. عموم سخن راوی در جمله ای که گفت مدعی درایت و فهم بر غیرمدعی تقدم دارد، نشان می دهد که این سخن مقبول و متبع و مفروغ عنه عندالعقلا است و به صورت یک قاعده کلی است و امام آن را تقریر نمود (بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۳۶۸)، لذا این حدیث هم بر حجیت قاعده مدعی بلامنازع دلالت می کند.

۳-۱-۵. اشکالات سنندی اخبار

طبق نقل مرحوم گلپایگانی، محقق اردبیلی در سند حدیث منصور بن حازم، بر اساس نقل شیخ طوسی در تهذیب، اشکال کرده که یونس چون اسم پدرش ذکر نشده است، محرز نیست که یونس بن عبدالرحمن باشد که فردی ثقه است و بنابراین نمی توان حدیث را موثق دانست (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۱۳).

در پاسخ اشکال سنندی حدیث مذکور می توان گفت که حدیث منصور بن حازم به سه طریق نقل شده است:

۳-۱-۵-۱. طریق اول

طریق شیخ طوسی در تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن ولید بجلی از

یونس از منصور بن حازم نقل کرده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۹۲، ح ۱۷) که در این طریق همه افراد جز یونس افرادی ثقه هستند و یونس چون پدرش ذکر نشده است، معلوم نیست که یونس بن عبدالرحمن است که از اصحاب اجماع و در نتیجه حدیث صحیح خواهد بود و یا یونس بن یعقوب بجلی است که حتی بنا بر نقلی که در آغاز فطحی بوده باشد، از فطحی بودن برگشته است و او هم در هر حال فردی ثقه است و در نتیجه حدیث موثق خواهد بود. بنابراین حدیث طبق این نقل حداقل موثق است.

۳-۱-۵-۲. طریق دوم

طریق نقل شیخ در نهاییه است که شیخ از یونس بن عبدالرحمن و یونس از منصور بن حازم نقل کرده است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۵۰). البته چون در این طریق شیخ مستقیماً از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده است، و واسطه‌ها را حذف کرده، حدیث مرفوع و ضعیف می‌شود، ولی قرینه‌ای است بر اینکه یونس همان یونس بن عبدالرحمن است نه یونس بن یعقوب بجلی.

صاحب مفتاح الکرامه در پاسخ محقق اردبیلی معتقد است که گرچه شیخ در تهذیب اسم پدر یونس را ذکر نکرده، ولی در نهاییه اسم پدرش را هم ذکر کرده است. بنابراین حدیث از نظر سند صحیح است و هیچ ایرادی ندارد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۳).

۳-۱-۵-۳. طریق سوم

طریق کلینی در کافی است از علی بن ابراهیم و علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم و ابراهیم از بعضی اصحاب و بعضی اصحاب از منصور بن حازم و منصور هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۴۲۲، ح ۵) که طبق این نقل حدیث مرسل و ضعیف است.

صاحب وسائل، حدیث را با طریق کلینی آورده است و به دو نقل شیخ هم اشاره نموده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۷۲، ص ۲۷۳، باب ۱۷، ح ۱)؛ اما سه حدیث دیگر از نظر سندی صحیح هستند و هیچ ایرادی ندارند.

۳-۱-۶. اشکالات دلالی اخبار

اشکالات موثقه منصور بن حازم

۳-۱-۶-۱. اشکال اول

حکم امام صادق علیه السلام به نفع مدعی در حدیث منصور بن حازم، به خاطر بلامنازع بودن مدعی نبوده است، بلکه به خاطر ذی‌الید بودن او بوده است؛ زیرا وجود کیسه در وسط آن جمع موجب می‌شود که به همه آنها ذی‌الید صدق نماید و زمانی که همه جز یک نفر ملکیت کیسه را از خود نفی نمایند، ذی‌الید بودن فردی که ملکیت خویش را نفی نکرده ثابت می‌ماند، حال آنکه مورد بحث جایی است که فرد مدعی ملکیت باشد و ذی‌الید نباشد. اولین فقیهی که به دلالت حدیث چنین ایرادی را مطرح نموده است، مرحوم ابن‌ادریس حلی است. ایشان ضمن نقل حدیث در بحث نوادر قضا، دیدگاهش این است که حکم امام علیه السلام به ملکیت مدعی صرفاً به خاطر ادعایش نیست، بلکه به جهت ذی‌الید بودن او است. ایشان ید را بر دو نوع می‌داند: ید مشاهده‌ای و ید حکمی، و در بحث حدیث، گرچه ید مشاهده‌ای برای کسی وجود ندارد، اما ید حکمی وجود دارد؛ زیرا همه افراد ید خودشان را از آن متاع سلب کردند و ید حکمی مدعی باقی ماند. پس سایر افراد نه ید مشاهده‌ای دارند و نه ید حکمی، ولی مدعی ید حکمی دارد. لذا امام علیه السلام حکم به مالکیت او نموده است (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۹۱).

بحرالعلوم نقل می‌کند که برخی از فقها ذی‌الید محسوب شدن افراد قریب به لقیط در باب لقطه را به‌عنوان مؤیدی بر ذی‌الید بودن افراد به کیسه در حدیث مذکور دانسته و معتقدند که وقتی نزدیکی به لقیط موجب صدق ذی‌الید می‌شود، چگونه افرادی که کیسه در وسط‌شان است ذوالید محسوب نشوند؟ (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۶۴).

جواب اشکال اول:

جواب اول: صدق ذی‌الید درباره کیسه و افراد در حدیث قابل قبول نیست، زیرا مجرد قرب و نزدیکی چیزی به شخصی موجب صدق ید شخص بر آن شیء نخواهد شد؛ لذا از دیدگاه اکثر فقها ذی‌الید به فرد قریب لقیط در باب لقطه صدق نمی‌کند (بحر

العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۶۴). به نظر نگارنده، جواب اشکال دقیق است، زیرا اولاً اولویت صدق ذی‌الید به افراد درباره متاع در حدیث در مقایسه با فرد قریب به لقیط در باب لقطه قابل قبول نیست؛ چرا که هیچ‌گونه اولویتی در کار نیست و مجرد وسط‌بودن متاع نسبت به اطراف دیگر ترجیحی ندارد. ثانیاً دیدگاه اکثر فقها در باب لقطه هم این است که فرد قریب به لقیط را ذی‌الید نمی‌دانند، در نتیجه نه در حدیث و نه در باب لقطه به افراد فریب، ذی‌الید صدق نمی‌کند. ثالثاً وسط‌بودن کیسه، اعم از تحت‌یدبودن آنها است، پس اشکال اول وارد نیست.

جواب دوم: مرحوم آیت‌الله گلپایگانی حرف ابن‌ادریس را قابل قبول نمی‌داند، زیرا اگر در محل بحث آن‌گونه که ابن‌ادریس مدعی است یدی وجود داشته باشد و بر فرضی که عین در حقیقت مال دیگری باشد و به سبب تلف سماوی از بین برود، لازم می‌آید که همه افراد ضامن آن عین باشند، چون ذوالید هستند و حال آنکه هیچ‌کس چنین چیزی را نگفته است (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۴).

۳-۱-۶-۲. اشکال دوم

حکم امام علیه السلام در روایت منصور بن حازم به نفع مدعی به خاطر علم به مالک بودن مدعی است، نه به خاطر بلامنازع بودن او؛ زیرا ظاهر حال بر آن است که آن افراد مالک کیسه هستند و متاع از آنها خارج نیست و زمانی که بقیه افراد ملکیت خویش را سلب نمودند، ملکیت منحصر در مدعی است؛ بنابراین حکم به تعلق کیسه برای مدعی از باب علم به مالک بودن مدعی است، نه صرف ادعای بلا معارض (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۳۹).

جواب اشکال دوم: در حدیث چیزی که مشعر به علم به مالک بودن مدعی باشد وجود ندارد، بلکه سؤال نشان می‌دهد که هیچ‌گونه علمی به آن در کار نیست (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۲۰۴)، پس با توجه به اینکه هیچ‌گونه قرائنی بر حمل حدیث مذکور در صورت علم به مالکیت مدعی بر متاع وجود ندارد، بلکه سؤال افراد از یکدیگر در حدیث اول قرینه‌ای بر عدم علم به مالکیت مدعی است، اشکال دوم هم وارد نیست.

اشکال صحاح بزنتی (حدیث دوم و سوم)

در دو صحیح بزنتی هم امر به رد مال مقید به عدم اتهام فرد شده است و در حقیقت عدم اتهام یعنی عدم تجویز کذب برای فرد؛ زیرا با تجویز کذب برای فرد، اتهام صدق می‌کند و از طرفی با عدم تجویز کذب برای فرد، علم به ملکیت آن فرد حاصل می‌شود. پس دو حدیث بزنتی هم بر مدعا دلالت ندارند، بلکه مفهوم احادیث آن است که در صورت علم به مالکیت مدعی مال باید به او داده شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۳۹).
جواب: حقیقت عدم اتهام به معنای عدم تجویز کذب فرد نیست، بلکه بدان معنا است که در حق مدعی، احتمال اراده اکل مال غیر نباشد و این معنا موجب علم به ملکیت نمی‌شود؛ خصوصاً گرچه احتمال اراده اکل مال دیگران در مورد مدعی مطرح نباشد، اما احتمالات دیگری مثل خطا و... در حق مدعی وجود دارد؛ بنابراین حمل احادیث به صورت علم به مالکیت مدعی وجهی ندارد (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۲۰۴).

۲۱



۳-۱-۶-۳. اشکال حدیث چهارم

در حدیث چهارم، احتجاج راوی به ادعای حضرت علی علیه السلام بعد از فراغ از حجیت قول همه صحابه است؛ بدین معنا که در صدر اول قول صحابه را حجت می‌دانستند و لذا راوی به عدم مرجعیت ابن مسعود، عمر و حذیفه به اعتراف خود آنها - که علم به همه قرآن ندارند - استدلال نمود، نه به عدم اعتبار قول آنها، حتی در آیاتی که بدان علم دارند. پس استناد به قول حضرت علی علیه السلام و ادعای آن حضرت به اینکه به همه قرآن علم دارد، به جهت مدعی بلامعارض بودن آن حضرت نیست، بلکه به خاطر صحابی بودن حضرت و حجیت قول صحابی است (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۱۶).

ارزیابی اشکال: حمل قبول ادعای حضرت علی علیه السلام در علم داشتن به قرآن، بر حجیت قول صحابی، خلاف ظاهر حدیث است، زیرا هیچ جمله‌ای در حدیث وجود ندارد که بر حجیت قول صحابه دلالت نماید تا حجیت قول علی علیه السلام را از آن باب بدانیم.

اما به نظر می‌آید که حدیث بر قبول قول مدعی بلامنازع دلالت نمی‌کند، بلکه تنها بر قبول قول عالم در برابر جاهل دلالت می‌کند و بین قبول مدعی علم به امری با مدعی

مال و حق هیچ گونه تلازمی وجود ندارد. بنابراین حدیث مذکور بر حجیت قاعده مدعی بلامنازع دلالت ندارد.

۳-۲. اجماع

برخی از بزرگان مکتب فقهی امامیه، مانند صاحب ریاض و صاحب جواهر، مدعی اجماع بر قاعده فوق‌الذکر هستند (طباطبایی حائری، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۳۹۹؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۷، ص ۳۵۸)؛ حتی بالاتر از اجماع، ص احب ریاض و مرحوم نراقی ادعای ضرورت دارند. برخی از فقها اجماع منقول در محل بحث را مؤید و معتضد به شهرت منقوله و محققه می‌دانند (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۶۳) و برخی که اجماع منقول را قبول ندارند، در اینجا چون آن را معتضد به شهرت و سایر امارات می‌دانند، قائل به حجیت آن هستند (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۸۶۶) و صاحب جواهر پس از نقل قول محقق درباره قاعده «من ادعی ما لا ید لأحد علیه قضی له»، ضمن افزودن عبارت «من دون بینة و یمین»، اجماعی بودن مسئله را با تعبیر «بلا خلاف أجده فیه، بل یمکن تحصیل الإجماع علیه» متذکر شده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۳۹۸).

نقد و بررسی اجماع

اجماع بر فرض وجودش، اجماع سندی است و سند آن یا نص است که بررسی شد و یا اصالت صحت که خواهد آمد و در هر دو صورت اجماع مدرکی خواهد بود که حجت نیست؛ بنابراین با اجماع نمی‌توان بر قاعده استدلال نمود، همان گونه که برخی از فقها بر این اشکال تصریح نموده‌اند (اسماعیل پور قمشه‌ای، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۷۲).

۳-۳. سیره عقلا

یکی دیگر از مدارک و مستندات است که برخی از فقهای شیعه بر قاعده مدعی بلامنازع و مصادیق آن اقامه نموده‌اند، سیره عقلا است. اهمیت سیره در حدی است که حتی برخی از فقها پذیرش اصل قاعده را موقوف بر وجود آن دانسته‌اند (اسماعیل پور قمشه‌ای، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۷۲) و صاحب جواهر حتی حدیث چهارم را یک اصل عقلایی دانسته است (نجفی،

۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۳۹۹) و برخی از آن به عنوان عمده دلیل قاعده یاد نموده‌اند (بجنوردی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۱۲۱) و چنین سیره‌ای شرعاً مورد امضا است (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۲۰۱) و قاضی هم باید به سیره اعتماد نماید و آن را به عنوان طریقی برای واقع قرار دهد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۱).

۳-۴. سیره متشرعه

برخی از فقها بهترین و قوی‌ترین دلیل بر قاعده مذکور را سیره متشرعه دانسته‌اند، زیرا با تفحص در ابواب مختلف فقه مانند ادعای مالکیت بدون معارض، ادعای زوجیت فردی بدون انکار طرف، ادعای وقفیت اموال و ادعای فقر برای اخذ زکات، قول مدعی پذیرفته می‌شود و آثار شرعی بر آن مترتب می‌شود و سیره متشرعه هم چون ردعی از طرف شارع از آن صورت نگرفته است، به زمان معصوم منتهی می‌شود و حجت است (عزاقی کزازی، ۱۴۲۱ق، صص ۳۰۳-۲۹۷).

نقد و بررسی سیره عقلا و متشرعه

سیره دارای قدرمتیقن است و قدرمتیقن آن در اموال و حقوقی است که قوام آن به طرفین باشد و معارضی از جهت ذی‌الحق بودن نداشته باشند و به تعبیر فقها حقوقی که از دو نفر تجاوز نکند. اما قبول قول مدعی در مواردی مانند قبول ادعای افراد در طهارت یا نجاست چیزی، رؤیت هلال، ذبح شرعی و امثال آن، از آنجا که همه مردم و مسلمین در آن اشتراک دارند و حق به فرد خاصی اختصاص ندارد را نمی‌توان به سیره مستند نمود؛ زیرا در چنین مواردی نه تنها استقرار سیره بر آن محرز نیست، بلکه خلاف آن محرز است؛ همچنین در مواردی که در حجیت آن شک شود، سیره حجت نیست، زیرا سیره دلیل لیبی است و اطلاق یا عمومی ندارد که در مورد شک به آن تمسک شود، بلکه باید به قدرمتیقن بسنده شود و موارد مشکوک را نمی‌توان به آن ملحق نمود، بلکه حکم موارد مشکوک مانند سایر دعاوی است که خودشان حجیت ندارند و نیازمند دلیل هستند.

۳-۵. اصالت حمل قول و فعل مسلم بر صحت

برخی از بزرگان، اصالت صحت در افعال و گفتار مسلمین را از ادله قبول مدعی بلامنازع دانسته‌اند؛ از جمله صاحب ریاض، نه تنها ادعای اجماع و ضرورت بر قاعده دارد، بلکه از باب ادعای وجوب حمل اقوال و افعال مسلمین بر صحت، بر آن استناد می‌کند (طباطبایی حائری، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۳). مرحوم صاحب جواهر هم از او تبعیت نموده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۳۹۸) و پس از این دو فقیه، سایر فقها آن را مورد مذاقه و بررسی قرار داده‌اند.

اشکال اول، اخص بودن دلیل از مدعی: خود مرحوم صاحب ریاض که دلیل را نقل نموده است، آن را اخص از مدعی می‌داند، زیرا سماع قول مدعی بلامعارض اختصاصی به مسلم ندارد، بلکه شامل کافر هم می‌شود و حال آنکه دلیل درباره قول و فعل مسلمان است. البته صاحب جواهر از آنجا که به اشکال صاحب ریاض التفات داشته است، در ضمن دلیل اصالت حمل قول و فعل مسلم بر صحت، قید «بل کل مدع ولا معارض له» را افزوده است تا اخص بودن دلیل از مدعی لازم نیاید.

ممکن است گفته شود که جمله «بل کل مدع ولا معارض له» در جواهر به اصل قاعده «ما لا ید لأحد علیه» برمی‌گردد و صاحب جواهر مقصودش این است که حکم قضاوت به سود مدعی بدون بینه و یمین، اختصاصی به مدعی بدون ید ندارد، بلکه شامل هر مدعی بدون معارض می‌شود و در نتیجه از نظر صاحب جواهر، قاعده مدعی بدون معارض اعم از قاعده مدعی بدون ید خواهد بود؛ در نتیجه عبارت جواهر مربوط به دلیل اصالت صحت نخواهد بود تا بحث التفات او به اشکال اخص بودن دلیل اصالت صحت از مدعا مطرح شود. با ذکر دو مقدمه می‌توان پاسخ این احتمال را چنین بیان نمود:

اولاً غالب فقها دو عبارت «ما لا ید لأحد علیه» و «کل مدع ولا معارض له» را حاکی از یک قاعده دانسته‌اند و هیچ اعتقادی به دو قاعده بودن آنها ندارند، بلکه برخی از فقها از آن با عبارت اول یاد نموده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۰۰؛ طباطبایی قمی، ۱۴۲۵ق، ص

۱۶۷؛ اسماعیل پور قمشه‌ای، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۶۹؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۵۰۸؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۵۴) و برخی با عبارت دوم (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۱۶) و بسیاری از فقها پس از نقل عبارت اول، قید عدم منازع را بر آن افزوده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۴۹؛ فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ص ۳۴۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۷۶؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۱).

برخی هم عبارت دوم را تعبیر دیگر عبارت اول دانسته‌اند (رشتی، ۱۴۰۱ق، صص ۱۱۱-۱۱۲؛ تبریزی، بی‌تا، ص ۳۳۶)؛ بنابراین از تصریح یا ظاهر عبارات این دسته از فقها استفاده می‌شود که هر دو مضمون از یک قاعده حکایت می‌کنند. تنها عده قلیلی از فقها قاعده «مدعی بلامنازع» را اعم از قاعده «ما لا ید لأحد علیه» دانسته‌اند (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۶۱؛ آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۸۶۳).

ثانیاً برای فهم دقیق مقصود صاحب جواهر، لازم است عین عبارت جواهر به‌طور کامل ذکر شود. صاحب جواهر می‌فرماید: «من ادعی ما لا ید لأحد علیه قضی له به من دون بینة ویمین بلا خلاف أجده فیه، بل یمکن تحصیل الإجماع علیه، لأصالة صحة قول المسلم وفعله بل کل مدع ولا معارض له» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۳۹۸)، و از عبارت جواهر که پس از نقل اصل عبارت شرائع (من ادعی ما لا ید لأحد علیه قضی له) با دو تعبیر بلاخلاف و تحصیل الاجماع، به دلیل اجماع اشاره کرده است، معلوم می‌شود که ایشان هم مانند محقق، قاعده را فقط با تعبیر «ما لا ید لأحد علیه» قبول دارد و عبارت دوم را ذکر نکرده است؛ چه برسد به اینکه قائل به اعم بودن قاعده دوم از قاعده اول باشد. سپس برای امکان تحصیل اجماع، به اصالت صحت قول و فعل مسلم استناد کرده است و پس از آن از اصالت قول و فعل مسلم به هر مدعی بلامعارض ترقی نموده است. بنابراین کلمه «بل» در عبارت ایشان عطف بر «المسلم» است و مقصودش آن است که اصالت صحت اختصاصی به مسلم ندارد، بلکه شامل هر مدعی بلامعارض می‌شود و نمی‌توان حرف بل را عطف بر کلمه «من» یا کلمه دیگری گرفت؛ زیرا علاوه بر اشکال در معنی از نظر ادبی هم اشکال پیدا خواهد کرد. بنابراین واضح است که عبارت «بل کل مدع ولا معارض له» به اصل قضیه بر نمی‌گردد، بلکه به دلیل اصالت صحت بر می‌گردد.

اشکال دوم: مرحوم نراقی ضمن پذیرفتن اشکال اعم بودن مدعا از دلیل، اعتقاد دارد

که احتیاج بر مدعا از راه وجوب حمل افعال مسلمین بر صحت در صورتی صحیح است که چنین قاعده‌ای ثابت باشد و حال آنکه اصل چنین قاعده‌ای در حیز منع است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۷، ص ۳۵۹).

اشکال سوم: اصالت حمل قول مسلم بر صحت هم در مورد بحث تمام نیست؛ زیرا حمل قول بر صحت سه معنا می‌تواند داشته باشد: ۱. صدق، ۲. حجیت، و ۳. مشروعیت و عدم لغویت.

معنای اول: هیچ دلیلی وجود ندارد که وجوب حمل قول مسلم بر صحت، بر صدق قول او دلالت نماید.

معنای دوم: اگر اصالت صحت در قول مسلم به معنای حجیت آن باشد که همین معنا صحیح است، یعنی قول مسلمان حجت است، مگر آنجایی که با دلیلی خارج شود که در محل بحث، ظاهر ادله بر خلاف آن است.

معنای سوم: گرچه دلیل بر وجوب حمل قول مسلم بر مشروعیت و عدم لغویت آن وجود دارد، اما صحت به این معنا ربطی به محل بحث ندارد و به نفع مستدل نخواهد بود. اشکال چهارم: اگر اصل در قول مسلم حجیت و صدق آن باشد، لازم می‌آید که بر اصالت ید هم اگر مقابلش باشد به نحو ورود تقدم داشته باشد؛ نظیر بینه که بر ید وارد است. پس در نتیجه به بینه نیاز نخواهد داشت و حال آنکه هیچ کسی به این لازم ملتزم نشده است (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۸۶۶).

جواب اشکال: مقصود از اصالت حمل قول و فعل مسلمان بر صحت، حمل افعال متعلق به او بر صحت، و شنیدن کلام او در هر امری است که متعلق به او است. بنابراین هرگاه فردی مدعی شود که چیزی مال او است و معارضی هم نداشته باشد، قولش شنیده می‌شود، از آن جهت که او آگاه‌تر به امور خود و آشناتر به اموال و متعلقات و حقوق خویش است (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۳).

به نظر می‌آید که در جواب مرحوم آیت‌الله گلپایگانی، اصالت حمل بر صحت معنا نشده است و معلوم نیست که تبیین ایشان خارج از یکی از سه معنای صدق، حجیت و مشروعیت باشد. بنابراین اشکال به قوت خودش باقی است.

۳-۶. عدم دلیل بر منع مدعی بلامعارض از تصرف

شهادت ثانی در مسالک ادعا نموده است که در صورت عدم منازع، منع نمودن مدعی از تصرف در اموال مورد ادعایش وجهی ندارد و همچنین طلب بینه یا یمین هم وجهی ندارد، زیرا در مورد بحث خصمی در کار نیست (شهادت ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۶۷). پس از شهادت، ص احب ریاض هم همان دلیل را با اندک تفاوتی ذکر نموده است (طباطبایی حائری، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۳).

نقد و بررسی دلیل ششم

مرحوم آشتیانی دلیل شهادت ثانی را در غایت ضعف دانسته و سه اشکال به این دلیل وارد کرده است:

اشکال اول: مجرد عدم مدعی از تصرف در مورد ادعا، اقتضای جواز قضا و حکم به سود او به صرف ادعا را ندارد.

اشکال دوم: عدم مطالبه بینه از مدعی هم اقتضا نمی کند که قضا به نفع او بدون بینه جایز باشد، بلکه می شود که قضا را متوقف کند.

اشکال سوم: مطالبه بینه در محل بحث به معنای آن است که بینه شرط است و حکم بدون بینه جایز نیست و این نیاز به دلیل خاصی ندارد؛ در صورتی که ادله عام بر اعتبار بینه وجود داشته باشد (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۸۶۵).

به نظر می آید که اشکال اول و سوم آشتیانی به شهادت ثانی وارد است، ولی اشکال دوم وارد نیست، زیرا توقف قضا خصوصاً در صورت مراجعه مدعی به محکمه با ادله لزوم قضا سازگار نیست.

پس از نقد و بررسی مجموع ادله قاعده مذکور، می توان به این نتایج رسید که دلالت احادیث و سیره عقلا و متشرعه بر حجیت قاعده تمام است و دلالت دلیل عدم دلیل بر منع مدعی از تصرف در برخی از موارد قابل قبول است و به طور مطلق بر حجیت قاعده دلالت ندارد، اما دلالت اجماع و اصالت حمل بر صحت بر قاعده ناتمام است. بنابراین اصل قاعده با توجه به مستندات مذکور صرف نظر از وسعت و ضیق موارد

انطباق قاعده بر آن و همچنین صرف نظر از رابطه آن با قواعد دیگری مانند بینه که پژوهش دیگری می‌طلبد، حجت است و حجیت آن مستند به ادله تام است.

۴. کاربرد قاعده از منظر فقه امامیه

فقه‌های امامیه موارد متعددی را به‌عنوان مصادیق قاعده «ما لا ید لأحد علیه» یا «مدعی بلامنازع» در ابواب مختلف فقه ذکر نموده‌اند که در برخی مصادیق اتفاق نظر و در برخی اختلاف نظر دارند که در ادامه اشاره می‌شود.

۴-۱. ادعای مالکیت بدون منازع بر اموال

فقه‌های امامیه در باب قضا از مسئله‌ای تحت عنوان «هر کس مدعی چیزی شود که هیچ فردی یدی بر آن نداشته باشد، به سود او قضاوت می‌شود» نام برده‌اند. طبق جستجو در این پژوهش، مرحوم محقق در شرایع برای اولین بار آن را به‌صورت یک مسئله فقهی ذکر نموده است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۰۰) و پس از او علامه حلی قید عدم منازع را بر آن افزوده است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۴۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۸۱؛ فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۷۳۴) و سپس این مسئله به‌صورت یک قاعده درآمده است و شارحان شرایع مصادیق دیگری را به‌عنوان زیرمجموعه این قاعده در آورده‌اند. بنابراین اولین مصداق قاعده مدعی بلامنازع، ادعای مالکیت بر اموال است که قول مدعی بدون بینه و یمین پذیرفته می‌شود. همچنین اگر فردی ادعای رقیت فرد دیگری برای خودش نماید و معارضی هم نداشته باشد، حکم به رقیت فرد برای مدعی می‌شود (عراقی کزازی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۸۹).

۴-۲. ادعای ذی‌حق بودن بدون منازع در حقوق طرفینی

اگر فردی مدعی زوجیت زنی شود و او سکوت کند و مدعی معارضی هم نداشته باشد، حکم به زوجیت آن زن برای آن فرد می‌شود و تمام آثار زوجیت بر آن بار می‌شود (عراقی کزازی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۸۸). فقه‌های شیعه چنین مواردی را از باب مصداق می‌دانند و در

حقوق مذکور و نظیر آنها معتقدند که دأب اهل شریعت بر آن نیست که از مدعی یمین یا بینه مطالبه کنند، بلکه سخن مدعی را بدون دلیل می‌پذیرند (عراقی کزازی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۸۸).

۳-۴. ادعای فقر و استحقاق زکات

اگر فقیری ادعای فقر و استحقاق زکات داشته باشد، در صورتی که صدق او معلوم باشد و همچنین در صورتی که هیچ کدام از صدق یا کذب او معلوم نباشد، قول او بدون یمین پذیرفته می‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۱۱)، بلکه برخی از فقها هم خود ادعای نفی خلاف از آن نموده‌اند و هم موضع وفاق بودن را از فقهای دیگر نقل نموده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۳۲). تنها برخی از فقها آن را محل تأمل دانسته (عراقی کزازی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۰) یا شمول اطلاق دلیل ادعای بلا معارض به مسئله و موارد مشابه را محل نظر یا منع نموده‌اند (همدانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۵۱۵).

۴-۴. ادعای زوجه در خروج از موانع نکاح

در فقه اسلامی مواردی از قبیل در علقه مرد دیگری بودن، عده طلاق یا وفات و نظائر آن، از موانع ازدواج برای زن به شمار می‌آید. حال، ادعای زن در خصوص عاری بودن از موانع نکاح، مانند نداشتن شوهر، وفات شوهر، مطلقه بودن، خروج از عده و سایر موانع نکاح، بدون نیاز به بینه استماع می‌شود (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، بخش ۲، ص ۳۱۹). طبیعی است که مورد مذکور جای یمین هم نیست. بنابراین سخن زن به صرف ادعا و بدون حاجت به دلیل دیگر از وی پذیرفته می‌شود.

صاحب حدائق معتقد است که از دیدگاه فقهای امامیه، ادعای زن در موارد فوق‌الذکر به عنوان نمونه‌ای از دعوای بلا منازع محسوب می‌شود (بحرانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، صص ۱۶۹-۱۷۰).

اخبار و روایات متعددی در مورد پذیرش قول زنان در امور مربوط به خودشان مانند ایام حیض و عده (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۶، ص ۱۰۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۹۸؛ ح ۶۶؛ طوسی، ۱۴۰۷ق،

ج ۸ ص ۱۶۵؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۱۴۸)، طهر و حمل (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۴۴۱، ح ۶۶) و مجرد و تأهل (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۴۶۲، ح ۱) وارد شده است که برخی از فقها در خصوص تصدیق سخن زنان به آنها از باب مدعی بلامنازع استناد نموده‌اند (بحرانی، ۱۴۲۳ق، صص ۱۶۹-۱۷۰)، اما در این مقاله به آن اخبار به‌عنوان ادله قاعده استناد نشد، نه بدان جهت که دعاوی زنان از مصادیق قاعده «کلما لا یعلم إلا من قبل المدعی» به شمار می‌آید - زیرا نسبت بین دو قاعده از نظر مصادیق، عموم و خصوص من وجه است نه تباین، و بسیاری از دعاوی زنان در موضوعات مربوط به خودشان از مصادیق و موارد اجتماع هر دو قاعده به شمار می‌آید - بلکه بدان جهت که اخبار مربوط به زنان، قاعده کلی را نمی‌تواند اثبات نماید، زیرا الغای خصوصیت از آنها به سایر دعاوی بلامنازع کار آسانی نیست. البته در زمان معاصر به دلیل دفاتر ثبتی، دعاوی زنان در امور مرتبط به آنان بسیار نادر خواهد بود و معمولاً واجد ادله اثبات دعوی هستند.

۴-۵. ادعای اثبات نسب بلامنازع

اگر نسب فردی مورد اختلاف واقع شود، از باب مثال فردی خود را فرزند مشروع، پدر یا مادر مشروع دیگری معرفی نماید؛ در این صورت مسئله اثبات نسب مطرح می‌شود و فردی که مدعی نسب است، باید آن را با دلایل به اثبات برساند. یکی از ادله مهمی که در مورد اثبات نسب مورد استفاده قرار می‌گیرد اقرار فرد است. اما اقرار به نسب از آنجا که گاهی به سود و گاهی هم به زیان مقرر است، در واقع یک ادعا به شمار می‌رود، نه اقرار اصطلاحی. به همین مناسبت علاوه بر شرایط عمومی اقرار، فقهای امامیه مجهول بودن نسب را نیز شرط نموده‌اند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۲، ص ۱۲۳).

در فقه امامیه یکی از شرایط لازم برای صحت اقرار به فرزند صلیبی، نبودن منازع است و آن گونه که از دیدگاه فقها استفاده می‌شود، در این مسئله اختلاف نظری وجود ندارد. در دعاوی اثبات نسب مطابق قاعده، تصدیق «مقرر له» ضروری است و به همین دلیل در خصوص شخص کبیر آنچه در قانون مدنی و فقه اسلامی آمده است موافق قاعده است؛ حال آنکه تصدیق مقرر له در رابطه با صغیر شرط نیست و این امر به‌عنوان

استثنایی بر قاعده فوق به رسمیت شناخته شده است. بنابراین هرگاه منازعی در این دعوا وجود نداشته باشد، دعوای وی بدون نیاز به بینه پذیرفته خواهد شد و نمونه بارز دعوای مدعی بلامنازع است (محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۳۵۹-۳۵۸). در این پنج مورد کلی که هر کدام می‌توانند مصادیق زیادی داشته باشد، قول مدعی بدون بینه و یمین بر اساس قاعده مدعی بلامنازع مورد قبول غالب فقهای است که به اصل قاعده یا مصادیق آن در ابواب فقه پرداخته‌اند.

از جمع‌بندی اقوال فقها می‌توان نتیجه‌گیری نمود که برخی از فقها قاعده مذکور را در همه امور بلامعارض، اعم از اموال و حقوق و ادعای ارتباطات پذیرفته‌اند. برخی از فقها تصریح می‌کنند که حکم این قاعده اختصاصی به اموال ندارد، بلکه هر کسی چیزی را ادعا کند و معارضی در برابر او نباشد، دعوای او مسموع خواهد بود؛ خواه امور مالی باشد یا امور غیرمالی (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۸۶۳؛ آشتیانی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۳۷۵؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۱). پس دیدگاه گروه اول از فقها آن است که قاعده مدعی بلامعارض در تمامی موارد، اعم از املاک، اموال و حقوق و ارتباطات، قابل اجرا است. برخی از فقها قول مدعی را به‌صرف ادعا در هیچ موردی نپذیرفته‌اند، بلکه معتقدند هیچ‌کدام از ادله‌ای که بر قبول قول مدعی بلامعارض بدان اسناد شده است، بر مدعا دلالت نمی‌کند و معتقدند که دلیلی واضح بر حجیت قول و ادعای مدعی بلامعارض وجود ندارد (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، صص ۱۱۲-۱۱۱؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۸).

برخی از فقها معتقدند گرچه در جریان قاعده در معاملات به معنای اعم آن هیچ اختلافی وجود ندارد و قاعده هم در آن به باب خاصی از فقه اختصاص ندارد، اما در حقوق قائل به تفصیل شده‌اند و جریان قاعده در برخی از حقوق را نپذیرفته‌اند (عراقی کزازی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۴).

با توجه به تمام بودن حداقل برخی از ادله قاعده، مانند اخبار و سیره عقلا و متشرعه، عدم پذیرش قول مدعی بلامعارض به‌طور مطلق بدون دلیل، غیر قابل قبول است و قول به تفصیل در امور انتزاعی و ربطی هم نیاز به دلیل دارد که از ادله چنین تفصیلی بر نمی‌آید. از آنجا که اخبار ظهور در اموال دارند و سیره هم به‌خاطر دلیل‌بندی بودن، اطلاق یا

عمومیت ندارد؛ قدرمتیقن آن، اموال و حقوقی است که قوام آنها به طرفین باشد و از دو نفر تجاوز نکند و معارضی از جهت ذی‌الحق بودن نداشته باشند؛ پس جریان قاعده در موارد مذکور پذیرفته می‌شود.

اموری که همه مردم و یا مسلمین در آن اشتراک دارند، مثل ابواب طهارت، نجاست، هلال، ذبح و امثال آن و همچنین موارد مشکوک، نه تنها دلالت سیره بر آن محرز نیست، بلکه خلاف آن محرز است و قول مدعی در چنین دعاوی‌ای مانند سایر دعاوی است که خودش حجیت ندارد، بلکه نیازمند ادله و امارات دیگری مانند بینه است. در هر حال بر فرض که در موارد و مصادیق قاعده هم اختلاف نظر باشد، اما اصل قاعده فی‌الجمله از مسلمات است و ادله بر حجیت آن دلالت دارد؛ بنابراین قاعده مدعی بلامعارض حجت است و مصادیق متعددی دارد.

نتیجه‌گیری

۱. قاعده مدعی بلامعارض بدون ید از جمله قواعد مهم و کاربردی است که در باب قضا کاربرد دارد. برخی از فقها قاعده مذکور را در همه امور بلامعارض، اعم از اموال و حقوق و ادعای ارتباطات پذیرفته‌اند و برخی این را نمی‌پذیرند.

۲. مهم‌ترین مستند این قاعده روایات واصله از معصومان است، ولی به ادله دیگری از جمله اجماع، سیره مشرعه و عقلائییه، و اصالة‌الصحة استناد شده است.

۳. محقق حلی اولین فقیهی است که به این قاعده تحت این عنوان استناد می‌کند: «هرکس مدعی چیزی شود که هیچ فردی یدی بر آن نداشته باشد، به سود وی قضاوت می‌شود.»

۴. موارد کاربرد این قاعده در فقه امامیه عبارت است از: الف. ادعای مالکیت بدون منازع بر اموال، ب. ادعای ذی‌حق بودن بدون منازع در حقوق طرفینی، ج. ادعای فقر و استحقاق زکات، د. ادعای زوجه در خروج از موانع نکاح، و هـ اثبات نسب بلامنازع.

فهرست منابع

* قرآن.

* نهج البلاغه.

۱. آشتیانی، میرزا محمدحسن. (۱۴۲۵ق). کتاب القضاء (محقق: علی اکبر زمانی نژاد، چاپ اول، ج ۱ و ۲). قم: انتشارات زهیر - کنگره علامه آشتیانی.
۲. آشتیانی، میرزا محمدحسن. (۱۴۲۶ق). کتاب الزکاة (محقق: سید علی غضنفری و علی اکبر زمانی نژاد، چاپ اول، ج ۲). قم: انتشارات زهیر - کنگره علامه آشتیانی.
۳. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی (چاپ دوم، ج ۲). قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۴. اسماعیل پور قمشه ای، محمد علی. (۱۳۸۰). البراهین الواضحات - دراسات فی القضاء (چاپ اول، ج ۲). قم: محمد علی اسماعیل پور قمشه ای.
۵. ایروانی، باقر. (۱۴۲۶ق). دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه (چاپ سوم، ج ۱). قم: دار الفقه للطباعة والنشر.
۶. بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی. (۱۴۰۱ق). قواعد فقهیه (چاپ سوم، ج ۱). تهران: مؤسسه عروج تاریخ.
۷. بحر العلوم، محمد. (۱۴۰۳ق). بلغة الفقيه (چاپ چهارم، ج ۳). تهران: منشورات مکتبه الصادق.
۸. بحرانی، یوسف. (۱۴۲۳ق). الدرر النجفیة من الملتقطات الیوسفیه (چاپ اول، ج ۲). بیروت: دار المصطفی ﷺ لإحياء التراث.
۹. تبریزی، جواد. (بی تا). اسس القضاء والشهادة (چاپ اول). قم: دفتر مؤلف.
۱۰. حر عاملی، محمد. (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة (محقق: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ج ۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۷). قم: مؤسسه آل البیت ﷺ.
۱۱. حسینی روحانی، سید صادق (قمی). (۱۴۱۲ق). فقه الصادق ﷺ (چاپ اول، ج ۲۵). قم: دارالکتاب - مدرسه امام ﷺ.
۱۲. حسینی شیرازی، سید صادق. (۱۴۲۵ق). التعليقات علی شرائع الإسلام (چاپ ششم). قم: انتشارات استقلال.

۱۳. حسینی عاملی، سیدجواد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (محقق: محمدباقر خالصی، چاپ اول، ج ۲، ۵، ۱۰، ۱۵ و ۲۲). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۴. رشتی، میرزا حبیب الله. (۱۴۰۱ق). کتاب القضاء (محقق: سیداحمد حسینی، چاپ اول، ج ۲). قم: دارالقرآن الکریم.
۱۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام (چاپ اول، ج ۱۴). قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۱۶. طباطبایی حائری، سیدعلی. (بی تا). ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل (چاپ اول، ج ۲). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۷. طباطبایی قمی، سید تقی. (۱۴۲۵ق). هداية الأعلام إلى مدارک شرائع الأحکام (چاپ اول). بی جا: انتشارات محلاتی.
۱۸. طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم. (۱۴۱۴ق). تکملة العروة الوثقی (محقق: سید محمدحسین طباطبائی، چاپ اول، ج ۳-۲). قم: کتاب فروشی داوری.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار (چاپ دوم). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۰ق). النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی (چاپ دوم). بیروت: دار الکتب العربی.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب (چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۲. عراقی کزازی، آقا ضیاء الدین. (۱۴۲۱ق). کتاب القضاء (مقرر: میرزا ابوالفضل نجم آبادی، محقق: مؤسسه آیت الله العظمی بروجردی، چاپ اول). قم: انتشارات مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام.
۲۳. علامه حلی، حسن بن یوسف اسدی. (۱۴۱۱ق). تبصرة المتعلمین فی احکام الدین (محقق: محمدهادی یوسفی غروی، چاپ اول). تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۴. علامه حلی، حسن بن یوسف اسدی. (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام (چاپ اول، ج ۳-۱). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۵. فخرالمحققین حلی، محمد. (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد

- (تعلیق نویسان: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی و عبدالرحیم بروجردی، چاپ اول، ج ۴). قم: چاپخانه علمیه.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (مصحح: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، ج ۶، ۷). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). الکافی (محقق: مرکز تحقیقات دارالحدیث، چاپ اول، ج ۲، ۵، ۶ و ۷). قم: دار الحدیث للطباعة والنشر.
۲۸. محقق ثانی، علی بن حسین عاملی کرکی. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (محقق: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ج ۹). قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۲۹. محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام (مصحح: عبدالحسین محمدعلی بقال، چاپ دوم، ج ۴). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۰. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم. (۱۴۲۳ق). فقه القضاء (چاپ دوم). قم: بی نا.
۳۱. موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا. (۱۴۱۳ق). کتاب القضاء (مقرر: سیدعلی حسینی میلانی، چاپ اول، ج ۲). قم: دار القرآن الکریم.
۳۲. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام (محقق: عباس قوچانی و علی آخوندی، چاپ هفتم، ج ۴۰). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۳. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵ق). مستند الشیعة فی أحكام الشریعة (محقق: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ج ۱۷). قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۳۴. همدانی، آقارضا بن محمد هادی. (۱۴۱۶ق). مصباح الفقیه (محقق: محمد باقری و دیگران، چاپ اول، ج ۱). قم: مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث - مؤسسه النشر الإسلامی.

References

* The Holy Qur'an.

* Nahj al-Balaghah.

1. Allameh Heli, H. (1411 AH). *Tabsirah al-Muta'alimin fi Ahkam al-Din*. (M. H. Yousefi Gharavi, Ed.). (1st ed.). Tehran: Publishing Institute affiliated to the Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Arabic]
2. Allameh Heli, H. (1413 AH). *Qawa'ed al-Ahkam fi Ma'arifah al-Halal va al-Haram*. (1st ed., vols. 1-3). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the seminary teachers' association. [In Arabic]
3. Ashtiani, M. M. H. (1425 AH). *Kitab al-Qaza*. (A. A. Zamani Nejad, Ed.). (1st ed., vols. 1 & 2). Qom: Zuhair Publications - Allameh Ashtiani Congress. [In Arabic]
4. Ashtiani, M. M. H. (1426 AH). *Kitab al-Zakat*. (S. A. Ghazanfari., & A. A. Zamani Nejad, Ed.). (1st ed., vol. 2). Qom: Zuhair Publications - Allameh Ashtiani Congress. [In Arabic]
5. Bahr al-Ulum, M. (1403 AH). *Balgha al-Faqih*. (4th ed., vol. 3). Tehran: Al-Sadiq Library Publications. [In Arabic]
6. Bahrani, Y. (1423 AH). *al-Durar al-Najafiyah min al-Multaqetat al-Yusofiyah*. (1st ed., vol. 2). Beirut: Dar Al-Mustafa le Ihya al-Torath. [In Arabic]
7. Bojnurdi, S. M. (1401 AH). *Rules of jurisprudence*. (3rd ed., vol. 1). Tehran: Oruj Tarikh Institute. [In Arabic]
8. Esmailpour Ghomshei, M. A. (1380 AP). *al-Barahin al-Wazihat- Dirasat fi al-Qaza*. (1st ed., Vol. 2). Qom: M. A. Esmailpour Ghomshei. [In Persian]
9. Fakhr al-Muhaqiqin Heli, M. (1387 AH). *Izah al-Fawa'id fi Sharh Mushkilat al-Qava'ed*. (H. Mousavi Kermani., & A. Eshtehardi., & A. Boroujerdi, Ed.). (1st ed., vol. 4). Qom: Ilmiyah Printing House. [In Arabic]
10. Hamedani, A. R. (1416 AH). *Mesbah al-Faqih*. (M. Baqeri et al, Ed.). (1st ed., vol. 1). Qom: Mu'asisah al-Jafariyah le Ihya al-Torath- Islamic Publishing Foundation. [In Arabic]
11. Hor Ameli, M. (1409 AH). *Tafsil Wasa'il al-Shia ila Tahsil Masa'il al-Shriah*. (Research Group of Alulbayt Institute, 1st ed., vols. 2, 13, 15, 16, 18, 27). Qom: Al-Albayt Institute. [In Arabic]
12. Hosseini Ameli, S. J. (1419 AH). *Miftah al-Kiramah fi Sharh Qawa'ed al-Allamah*. (M. B. Khalesi, Ed.). (1st ed., vols. 2, 5, 10, 15 and 22). Qom: Islamic

Publications Office affiliated with the seminary teachers' association. [In Arabic]

13. Hosseini Rouhani, S. S. (Qomi). (1412 AH). *Fiqh al-Sadiq*. (1st ed., vol. 25). Qom: Dar al-Kitab – Imam School. [In Arabic]
14. Hosseini Shirazi, S. S. (1425 AH). *al-Taliqat ala Shara'e al-Islam fi Masa'el al-Halal va al-Haram al-Islam*. (6th ed.). Qom: Esteghlal Publications. [In Arabic]
15. Ibn Idris Heli, M. (1410 AH). *Al-Sarai Al-Hawi le tahrir al-Fatawa*. (2nd ed., vol. 2). Qom: Mu'asisah al-nashr al-Islami al-Tabi'ah le Jama'a al-Mudaresin. [In Arabic]
16. Iraqi Kazazi, Z. (1421 AH). *Kitab al-Qaza*. (M. A. Najmabadi, Ed.). (Ayatollah Boroujerdi Institute, 1st ed.). Qom: Imam Reza Institute of Islamic Education Publications. [In Arabic]
17. Irvani, B. (1426 AH). *Durus Tamhidiyah fi al-Qava'ed al-Fiqhiyah*. (3rd ed., Vol. 1). Qom: Dar al-Fiqh le al-Taba'ah va al-Nashr. [In Arabic]
18. Koleyni, M. (1407 AH). *Al-Kafi*. (A. A. Ghaffari, Ed.). (4th ed., vols. 6, 7). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
19. Koleyni, M. (1429 AH). *Al-Kafi*. (Dar al-Hadith Research Center, Ed.). (1st ed., vols. 2, 5, 6, and 7). [In Arabic]
20. Mohaqeq Heli, J. (1408 AH). *Shara'e al-Islam fi Masa'el al-Halal va al-Haram*. (A. H. M. Baqala, Ed.). (2nd ed., vol. 4). Qom: Esmailian Institute. [In Arabic]
21. Mohaqeq Thani, A. (1414 AH). *Jame al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'ed*. (Research Group of Alulbayt Institute, Ed.). (vol. 9). Qom: Alulbait Institute. [In Arabic]
22. Mousavi Ardabili, S. A. (1423 AH). *Fiqh al-Qaza'*. (2nd ed.). Qom. [In Arabic]
23. Mousavi Golpayegani, S. M. R. (1413 AH). *Kitab al-Qaza*. (S. A. Hosseini Milani, Ed.). (1st ed., vol. 2). Qom: Dar Al-Quran Al-Karim. [In Arabic]
24. Najafi, M. H. (1404 AH). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Sharia al-Islam*. (A. Quchani., & A. Akhundi, Ed.). (2nd ed., vol. 40). Beirut: Dar Al-Ihya' Al-Torath Al-Arabiya. [In Arabic]
25. Naraqji, M. A. (1415 AH). *Mustanad al-Shia fi Ahkam al-Shariah*. (Research Group of Al-Albayt Institute, Ed.). (1st ed., vol. 17). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]

26. Rashti, M. H. (1401 AH). *Kitab al-Qaza*. (S. A. Hosseini, Ed.). (1st ed., vol. 2). Qom: Dar al-Qur'an al-Karim. [In Arabic]
27. Shahid Thani, Z. (1413 AH). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'e al-Islam fi Masa'el al-Halal va al-Haram al-Islam*. (1st ed., vol. 14). Qom: Mu'asiah al-Ma'arif al-Islamiyah. [In Arabic]
28. Tabatabaei Haeri, S. A. (n.d.). *Riyadh al-Masa'il fi Tahqiq al-Ahkam be Dalal'il*. (1st ed., vol. 2). Qom: Alulbait Institute.
29. Tabatabaei Qomi, S. T. (1425 AH). *Hidayah al-A'alam ila Madarik Shara'e al-Islam fi Masa'el al-Halal va al-Haram al-Ahkam*. (1st ed.). Mahallati Publications. [In Arabic]
30. Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (1414 AH). *Takmilah al-Urwat al-Wothqa*. (S. M. H. Tabatabaei, Ed.). (1st ed., vols. 2-3). Qom: Davari Bookstore. [In Arabic]
31. Tabrizi, J. (n.d.). *Tafsil Wasa'il al-Shia ila Tahsil Masa'il al-Shariah*. (1st ed.). Qom: Author's office.
32. Tusi, M. (1390 AH). *al-Istibsar fima Ikhtalaf min al-Akhbar*. (2nd ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
33. Tusi, M. (1400 AH). *al-Nahayah fi Mujarad al-Fiqh va al-Fatawa*. (2nd ed.). Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabiya. [In Arabic]
34. Tusi, M. (1407 AH). *Tahdib*. (4th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]